



نژادپرستی آن روی سکه نفوذ

زینب ابوذری

است که رسالت متمدن‌سازی امپریالی، به وظیفه اخلاقی تبدیل می‌شود و امپریالیست خود را موظف به وظیفه اخلاقی اصلاح سایر تمدن‌ها می‌بیند. در سال‌های پس از عصر روشنگری، بسیاری از داروینیست‌های اجتماعی در اروپا و آمریکا بر این باور بوده‌اند که نژاد آنگلساکسون وظیفه دارد زمام امور جهان را در دست گیرد؛ چراکه نژادهای پست و فرومایه محکوم به نابودی هستند و پیشرفت تمدن بشری به دست آن‌ها (آنگلساکسون‌ها) ادامه خواهد یافت. یکی از نمونه‌های تفکر نژادپرستی رسوخ یافته در نظام امپریالیستی رایج را می‌توان در سخنان جوزف چمبرلین، متفکر غربی، یافت. او معتقد است:

«من به این نژاد، که بزرگ‌ترین نژاد حاکمی است که جهان تاکنون به خود دیده است، به این نژاد آنگلساکسون واقعا راسخ، سربلند، دارای اعتماد به نفس و باراده، نژادی که نه شرایط آب‌وهوایی و نه تغییر و تحول هیچ کدام نمی‌تواند آن را از پای درآورد، نژادی که بدون شک قدرت غالب آینده تاریخ و تمدن جهانی خواهد بود ایمان دارم.»

آنچه گذشت، خلاصه ناچیزی از پشت پرده تاریخ تلاش فرهنگی امروز غرب امپریالی برای باوراندن حقارت و ناتوانی ملت‌های دیگر بخصوص ملت‌های شرقی در پیشبرد فرهنگ و تمدن بشری است.

گفتمان امپریالیسم پس از این که از طریق بازبانی هویت اروپایی شکل گرفت و رسالت متمدن‌سازی ملل دیگر را بنا به وظیفه‌های اخلاقی! بر عهده گرفت، به سرعت تلاش خود را در دو سو گسترش داد: اولاً سعی در ایجاد تحول فرهنگی در ملت‌های شرقی داشت و ثانیاً بر تحدید نفوذ خود پای می‌فشرد.

تحول فرهنگی به‌واقع همان تجسم ماهیت نژادپرستی پنهان بود که بر اساس آن، هویت و فرهنگ و گروه هدف، نابود و فرهنگ برتر کشور امپریالیست جایگزین آن می‌شد؛ چراکه با نابودی عامل تهدید هویت شرقی، شرق در راستای شبیه‌سازی با غرب تغییر می‌یافت و غرب احساس برتری می‌کرد. از طرفی نیز با تحدید نفوذ، سعی در عقب نگه‌داشتن سطح تفکر فرهنگی و اقتصادی ملت‌های هدف داشت؛ چراکه

قرن نوزدهم میلادی آغازگر افسانه‌های بود که تا به امروز ادامه یافته است؛ افسانه غرب ناب، که برپایه آن اروپایی‌ها به واسطه عقلانیت و هوش برتر خود بدون هیچ کمکی از سوی ملل شرقی، رشد و پیشرفت را آغاز کردند و به کمک پیشرفت ناگهانی! علوم اجتماعی در این قرن، فرایند تصویرپردازی مجدد هویت غربی را سرعتی مضاعف دادند.

بنا بر روایت‌های مرسوم و متعارف تاریخ تمدن، همه چیز با یونان باستان آغاز می‌شود و با انقلاب کشاورزی اروپا در سال‌های اولیه قرون وسطا ادامه می‌یابد و سپس با هدایت تجار ایتالیایی تا آستانه هزاره جدید پیش می‌رود. این داستان تا اواخر قرون وسطا و تا جایی که اروپا در رنسانس دوباره، اندیشه‌های ناب یونانی را احیا کرده و این اندیشه‌ها را با انقلاب علمی عصر روشنگری و ظهور دموکراسی پیوند زده و به سوی صنعتی شدن و در نهایت نظام نوین مبتنی بر سرمایه‌داری پیش رفته است.

نکته جالب این است که برخی متفکران غربی همواره تلاش کرده‌اند اثرپذیری غرب از سایر تمدن‌ها را نفی کرده، فرایند توسعه را استفاده از میراث کلاسیک غربی جلوه دهند. به‌واقع بسیاری از مورخان اروپایی کوشیده‌اند تمدن سه‌هزارساله غربی را تنها با ریشه دوگانه‌اش به یاد آورند: تمدن‌های یونانی و روم باستان و مذاهب یهود و مسیحیت.

به دیگر سخن، تاریخ‌نویسان اروپایی سعی در گسترش این اندیشه داشته‌اند که «راه بی‌همتای توسعه» تنها در جهان غرب روی داده است و برتری تکنولوژی و مادی دولت‌های غربی در عصر حاضر نشانگر نوعی برتری فرهنگی و اخلاقی تمدن غربی درمقایسه با تمدن‌های دیگر است. این نگرش نه‌تنها پیشینه عظیم و پرافتخار تمدن‌های شرقی را نادیده می‌گیرد و تمام آن را کنار می‌نهد، بلکه تلاش می‌کند تا نشان دهد که آن چه موجب برتری تکنولوژی، علمی و مادی موجود در غرب است، مدیون نژاد آنگلساکسون با همراهی همیشگی مسیحیت بوده است. این نگاه به تاریخ تک‌خطی است که موجب متولدشدن نژادپرستی پنهان در میانه عصر روشنگری می‌شود. طبق همین نژادپرستی پنهان



و نجات بشریت را به دوش کشیده است. فیلم‌هایی نیز که جهان معاصر را در هالیوود نشان می‌دهند، همچنان بر همین مفهوم تاکید دارند. جدای از فیلم‌هایی که به زندگی و آثار دانشمندان معاصر می‌پردازند و علم را منحصر در دست انسان غربی می‌دانند، فیلم‌هایی وجود دارند که به مساله نجات انسان‌ها توسط همین نژاد برتر می‌پردازند. فیلم‌های قهرمانی و ابرقهرمانی و آخرالزمانی از این گونه‌اند. دهه‌هاست که آثاری همچون جیمز باند و ماموریت غیرممکن به مردمی از سراسر جهان که مخاطب سینمای آمریکا هستند تلقین می‌کنند، قهرمان‌هایی که قادرند امنیت جهان را تامین کنند و آن‌ها در برابر تروریست‌ها و کشورهای سلطه‌طلب که در بسیاری از موارد، مسلمانان و روس‌ها و چینی‌ها هستند، محافظت کنند، آمریکایی‌اند. در سری فیلم‌های ماموریت غیرممکن که از سال ۲۰۰۲ تا کنون مهمان پرده‌های سینما بوده‌اند، یک قهرمان آمریکایی وجود دارد که می‌تواند تمام ماموریت‌های غیرممکن را به آسانی انجام دهد. تام کروز، بازیگر و قهرمان ثابت این سری فیلم‌ها، یک نماد به وضوح آمریکایی است، یک قهرمان بی‌چون و چرما که با همراهی دوستان آمریکایی‌اش امنیت را در سرتاسر جهان تامین می‌کنند؛ زیرا تنها آن‌ها هستند که می‌توانند. همین رویه در فیلم‌های ابرقهرمانی نیز جاری است. سوپرمن، بت‌من، اسپایدرمن، پلیس آهنی و کاپیتان آمریکایی (این یکی به وضوح آمریکایی آمریکایی است) سفیدپوست و بریتانیایی تبار و آنگولاساکسون هستند، و مردم را در برابر خطرات زمینی و فرازمینی محافظت می‌کنند. در واقع فقط آن‌ها می‌توانند.

در آثار آخرالزمانی و پایان تاریخی هالیوود نیز کسی که می‌تواند نسل بشر را از انقراض نجات دهد، یک غربی به وضوح آمریکایی است؛ آثار مشهوری همچون ۲۰۱۲ که در آن یک راننده تاکسی آمریکایی می‌تواند از نابودی زمین جان سالم به در برد و تعدادی از مردم و نسل انسان را از نابودی نجات دهد. همچنین آثاری چون ارباب حلقه‌ها، هری پاتر و بلاک باسترهایی از این دست نیز در صدد رونمایی از توان زوال‌ناپذیر آنگولاساکسون‌ها در نجات بشر هستند. این روال در سایر آثار این چنینی هالیوود ادامه دارد. سینما همواره به مخاطب شرقی‌اش یادآوری می‌کند که او نمی‌تواند، و این مساله‌ای جبری است و راهی برای گریز از این سرنوشته محتوم وجود ندارد؛ چراکه طبق آموزه‌های سینما ملل شرقی تنها می‌توانند در راه استبداد و یا طفیلی بودن گام بردارند و توان پیشرفت در راه توسعه بر آن‌ها بسته است و این، در نژاد آن‌ها وجود دارد. همچنین سینما هرگز اجازه نمی‌دهد انسان شرقی فراموش کند که برای رسیدن به پیشرفت و نجات باید دنباله‌رو یک قهرمان غربی باشد؛ چراکه فقط او توانایی اختراع و حل مسائل علمی، توانایی بروز رفتارهای انسانی، توانایی نجات انسان از دست بربرها و... را دارد. سینما از بدو جهانی شدنش رسالت مهمی در تمدن‌سازی و تحول فرهنگی ملت‌ها ایفا کرده است. امپریالیسم با تحدید نفوذ فرهنگی خود توسط سینما این باور را در بسیاری از فرهنگ‌ها و ملت‌های شرقی القا کرده است که گرچه هرگز نمی‌توانند به پای نژاد برتر غربی برسند اما می‌توانند با پیروی از آن‌ها، از گذشته نامیوم خود جدا شوند و در مسیر توسعه قرار گیرند. نقطه سقوط تمدن‌های بزرگ آن‌جایی آغاز می‌شود که انسان شرقی جادوی سینما را حقیقت‌پندارد و باور کند که نمی‌تواند.

پی‌نوشت:

۱. جان‌ام هابسون، ریشه‌های شرقی تمدن غربی

همواره باید سطح برتری بین غرب و شرق وجود داشته باشد تا شرق نمی‌تواند اقتصاد غربی را به چالش بکشد. به‌واقع این مسیر می‌بایست به‌گونه‌ای پیموده می‌شد که انسان شرقی به صورت مداوم به این باور برسد که باید برای پیشرفت، به فرهنگ غربی تمسک جوید و برای این کار فقط می‌تواند از یک غربی کمک بگیرد. همچنین پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی تنها با کمک و به دست نژاد آنگولاساکسون و بریتانیایی محقق می‌شود.

سینما؛ ابزار تحدید نفوذ

این رویه همچنان ادامه دارد. تلاش برای قبولاندن این که «تنها یک آمریکایی می‌تواند» با ظهور سینما آسان تر شد. سینما به‌عنوان بزرگ‌ترین ابزار استیلای فرهنگی در قرن جدید به‌گونه‌ای گسترده به خدمت کشورهای امپریالیست درآمد تا به دیگر ملت‌ها بخصوص شرقی بقبولاند که راه توسعه، تنها به دست قهرمانان آنگولاساکسون هموار می‌شود. تاریخ خودساخته اروپایی از جهان به عنوان واقعیت‌های قطعی به روی پرده‌های سینما آمد. یونان و روم باستان تصویر شده در بسیاری از فیلم‌های سینمایی، الفاکنده این مفهوم بوده‌اند که فرهنگ و علم و جنگاوری و شجاعت و انسانیت، تنها در آن‌جا یافت می‌شده و بزرگ‌ترین قهرمان‌ها و منجیان انسانی یونانیان و رومیان بوده‌اند. نقطه مشترک بسیاری از فیلم‌ها از تروی و اسکندر و گلادیاتور، تا فیلم‌هایی همچون ۳۰۰ و نبرد تایتان‌ها... تاکید بر وضعیت فرهنگی مطلوب یونان و روم باستان در مقایسه با سایر ملل است. همچنین در اکثر آثار این چنینی هالیوود، قهرمانان اصیل یونان و روم باستان هستند که کارهای شگفت‌انگیز کرده، افزون بر حفظ انسانیت و ایثار، دشمنان را به خاک می‌نشانند. از سویی، ساخت آثاری همچون آگورا که به وضعیت علمی یونان پیش از مسیحیت می‌پردازد، نشان از تاکید گرداندگان هالیوود بر این نکته دارد که علم نیز توسط آن‌ها پا گرفته و پیشرفت کرده است. در این فیلم، فضایی از جلسات درس فلسفی و علمی پیش از مسیحیت را می‌بینیم که سرشار از حرکت روبه جلو و روشنفکری و خلاقیت و نگرش باز است؛ و بردگان آن‌ها که تفوق در علم و فلسفه ندارند اشخاصی با رنگ پوست سبزه و با المان‌های انسان‌های شرقی‌اند. به نوعی در این فیلم، بیان می‌شود انسان شرقی تنها در حد برده آنگولاساکسون متمدن قدرت پیشرفت دارد. این نگاه به همین شکل در هالیوود پیش می‌رود و حتی انسان غربی قرون وسطایی را برتر از دانشمندان شرقی می‌شمارد. فیلم طیب که یکی از جدیدترین ساخته‌های هالیوود است، به شرح بخشی از زندگی ابوعلی سینا و یکی از شاگردان انگلیسی‌تبار مسیحی‌اش می‌پردازد. در این فیلم، یک جوان علاقه‌مند و مستعد پزشکی برای فراگیری علم پزشکی به ایران آمده تا نزد ابن سینا طب بیاموزد. آن‌چه اما جالب می‌نماید این است که در نهایت، این جوان مسیحی است که می‌تواند بیماری صعب‌العلاجی را که ابوعلی سینای نابغه در درمان آن درمانده شده، بهبود بخشد و یکی از دشوارترین جراحی‌های پزشکی را در حالی که ابن سینا به‌عنوان دستیار کنارش ایستاده انجام دهد. بله! این فیلم نیز در صدد نشان دادن این مفهوم است که تنها یک آنگولاساکسون است که می‌تواند به برترین علوم دست یابد و دشوارترین آزمایش‌ها را به انجام رساند. تاریخ هالیوود سرشار از فیلم‌ها، مستندها و انیمیشن‌هایی است که نشان می‌دهد هیچ ملت و فرهنگی نتوانسته است انسان را به جایی که اکنون قرار دارد برساند؛ بلکه این تاریخ یک‌خطی نژاد آمریکایی بوده که یک‌تنه بار فرهنگ و تمدن